

بر علیه جنگ

مینا فرخنده

به کودکانمان می آموزیم:
اسلحه بد است
حتی بازی های کودکانه ای
که تصورش شلیک به دیگر است
روا و پسندیده نیست
و انسانها اما همچون برگهای پاییزی
جلوی چشمانمان به زمین می ریزند.
کودکانمان با صدای شلیک اسلحه و بمب
از خواب برمی خیزند
یا با توهمی از آن
شک زده،
وحشت زده،
در خواب فریاد می کشند.
حقیقت را از جلوی چشمان خود پنهان می کنیم
دور می کنیم
و در چشمان وحشت زده کودکانمان
دوباره بازشان می یابیم.
ما سعی می کنیم
کودکانمان را برطبق پرنسیب
با منش انسان دوستی بار بیاوریم
و در جلوی چشمانمان
زندگی ها به خون کشیده می شود
و تنها می گوئیم
چه می شود کرد!

دروغ است
دروغی محض
و دنیا کوچکتر است از آن
که ما می پنداریم
و همه نزدیکتر از آن هستند به هم
که ما می انگاریم.
با هر کس که به زمین می افتد
روح کودک تو هم به زمین می افتد
افق انسانیش
و قلب کوچکش
لحظه لحظه به تیرگی می گراید.
آری دنیای بدی است
و ما نمی خواهیم که باورش کنیم.
اما از قلب کودکانمان
از چشمان صادق آنها

چگونه می شود گریخت؟
فردا همین کودکانمان
سلاحهای خشم و بی حسی خود را
که از خودمان به میراث برده اند
به روی ما خواهند گرفت
و ما در توهم خود خوشخیال
که می پنداشتیم
همه چیز را از اوپنهان داشتیم
جا می خوریم.

آری دنیای بدی است
و اما ما همچنان خوشخیال
دست روی دست می گذاریم
و خشم نا باورانه کودکانمان
نگاه صادقانه آنها
باین سوال نا گفته :
"که آخر تا کی"
ما را سراسیمه می کند.